

از آن عقیق که خونین دلم ز عشوه او اگر کنم کله می غمگسار من باشی
یا بمنظور تعریض بر کند ذهنی شنونده است چنانکه گوئی :

این منم کاندر میان خاک و خون بینی سری سعدی

یا بمنظور بیان حال مسند الیه است در نزدیک یا دور بودن مثال :

نه زال مدائن کم از پرزن کوفه نه حجره تک این که تر ز تنور آن

که منظور از اشاره «آن» دور بودن عهد پیرزن کوفه و از اشاره به «این» نزدیکی عهد زال مدائن است. یا بمنظور تحقیر مسند الیه است بقرب مانند :

اینچنین کس بحشر زنده شود نیز بر ریش مسردم ندادن

یا بمنظور تعظیم آنست به بعد مانند :

منم آن پیل دمان و منم آن شیر یله نام من بهرام کور و کنیتم بوجبله

که در مثال اول با اشاره به «این» که اشاره بقریب است مسند الیه تحقیر و

در مثال دوم با اشاره به «آن» که اشاره به بعید است تعظیم شده است گاهی مقصود نزدیک دانستن حضور و حصول مسند الیه است مانند :

این بوی روح پرور از آن خوی دایر است وین آبزندگانی از آن حوض کوثر است سعدی

گاه تحقیر آن به بعد مقصود است مانند «آن گنه» در مصراع دوم این بیت

بیدلانرا عیب کردم لاجرم بیدل شدم سعدی آن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست

یا آن نامرد این کار را کرد و مقصود اینست که پستی مقام و دوری او را از

ساحت عز حضور و خطاب جایگزین بعد مسافت سازیم و بلاغظ آن اشاره کنیم که

اشاره بدور است با آنکه مشارالیه در حضور است. گاه مقصود اشاره کنندۀ تعظیم

خوبش است چنانکه فرماندهی با بعضی از افسران حاضر می گوید آن افسر این طور

گفت بجای اینکه بگوید این افسر و از این گفتار مقصودی جز تعظیم خود ندارد تا بعد

مقام او را نسبت بمقام خود برساند لفظ آن شایستگی دارد که به آن بهر غائبی چه

عین باشد چه معنی اشاره شود مثال :

مردی بمن وارد شد آن مرد گفت بهرام مرا زد آن زدن باعث ترس من شد

گاه در همین دو مورد بجای آن این گفته میشود و مشارالیه هر چند غائب است ولی باعتبار نزدیک بودن سخنی که از آن رفته است حاضر تلقی می گردد (عهدذکری) گاه معنی حاضر متقدم بلفظ و در ذکر می گردد در مصراع دوم این شعر: *سعدی*

یا تعریف مسند الیه با اشاره هنگامیکه دنبال مشارالیه اوصافی آورده شود بمنظور تنبیه بر این نکته است که مشارالیه شایسته اوصافی است که پس از اسم اشاره ذکر شود از جهت اوصافیکه بعد از مشارالیه ذکر شده است: مانند: خمها همه در جوش و خروشند زمستی

و آن می که در آنجا است حقیقت نه مجاز است

«حافظ»

که آنجا اشاره به خمها است و اوصاف پس از آنجا اینست که شراییکه در خمها است شراب حقیقت است نه مجاز و تعریف مسند الیه با اشاره آنجا می رساند که مشارالیه یعنی خمها شایسته آنست که شراب حقیقت در آنها باشد زیرا که مانند سایر خمها جماد محض نیست بلکه از مستی خود در جوش و خروش است:

آب حیوان قطره می زان لعل همچون شکر است
قرص خور عکسی ز روی آن مه تابان ما است
«حافظ»

که پس از اسم اشاره آن اوصاف: «لعل همچون شکر» و «مه تابان» ذکر شود زیرا دو مسند الیه معرف با اشاره آن تنبیه بر اینست که مشارالیه از لحاظ اوصافیکه قبلا برای آن ذکر شد که آب حیوان قطره می از آن است یا قرص خورشید عکسی از آن روی است و شایسته این صفات مذکور پس از اسم اشاره می باشد یا تنبیه بر اینست که راهی برای احضار مشارالیه جز از طریق اشاره وجود ندارد چه آنکه هم سخنگو وهم شنونده نسبت باحوال چنین مشارالیهی جاهلند و آنطور که هست او را نشناخته و حقیقتش را در نیافته اند.